

متن پرسش

با عرض سلام خدمت استاد گرامی و آرزوی توفیقات روزافروزن برای شما؛ از آنجایی که مخاطب سینما قلب بیننده است، در مورد نحوه ی حرکت در این مسیر لطفا راهنمایی بفرمایید. خیلی ممنون. سینما و قلب مخاطب سینما قلب ها را در عالم قصه حاضر می کند و عالم قصه که در اصل، در هم تنیده با نحوه ی بیان آن است، سفری را برای مخاطب خود رقم می زند که مخاطب از این سفر نفع می بیند و یا ضرر می کند؛ و در بیان سینمایی قصه، این مسأله چندین برابر می شود. در بیان قرآنی قصه ها، آیه ی «و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا»، تأییدی است نه تنها بر اینکه قصه ها سود و ضرر دارند، بلکه مخاطب مؤمن و ظالم هم، دو نوع بهره مندی متضاد دارند؛ البته این مسأله در مورد قصه های فطرت است که تجلی گاه نور اسماء الهی هستند. و انفطار صورت در بیان سینمایی انقلاب اسلامی در جستجوی حضور در چنین عالمی است تا مخاطب را به رؤیت عید فطر برساند و بازگشت. ولی قصه ایی که نور حضرت حق ندارد و دنیایی است، عالم تاریکی است از افسردگی، خشونت و طمع کاری. و اینکه مخاطب سفری برود و در بیراهه ها راه را گم کند، عالم قصه های کثرت است. و مخاطبی که اهل ایمان به غیب است و نور را می شناسد از تاریکی قصه آزرده می شود. در حالی که قصه های قرآن اگر فرعون در امواج طغیانش غرق می شود و یا قارون با سنگینی ثروتش به عمق زمین کشیده می شود، موسی در قصه حاضر است و جایگاه اتصال با حقیقت مشخص و توحید برای چنین مخاطبی تجلی می کند. ولی چگونه سینما از ویژگی به این مهمی یعنی ایمان قلب مخاطب به حضرت حق، غافل است و در نحوه ی بیان قصه، به مؤمنین بی پروا خسارت می زند. «سُبْحَانَ مَنْ یَعْلَمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ» قلب جریحه دار می شود و سنگینی عالم قصه بر روح مخاطب مؤمن تا مدتی می ماند و مخاطب در یگانگی با عالم قصه دنیایی و جرم دار می شود. و یگانگی مجرمانه در ولایت تکنیک فیلمنامه نویسی و کارگردانی صورت می گیرد. زیرا جذابیت در این تکنیک ها، متأثر کردن و درگیر کردن روان مخاطب است به منظور همراهی کردن او با عالم قصه. و این در حالی است که سینمای انقلاب اسلامی، حضور و بودنی است از جنس شفا و رحمت برای مؤمنین. از طرفی سینمای انقلاب اسلامی ظهور زیبایی هاست و زیبایی ها در دل زشتی ها ظهور می کند. به همین دلیل در عبور از حجاب تکنیک سینما؛ در نحوه ی نشان دادن شخصیت های خاکستری، بدی ها را بد دیدن و خوبی ها را خوب دیدن، البته بدون اینکه آدم ها خوب و یا بد نشان داده شوند اهمیت پیدا می کند و مُحِق بودن همذات پنداری ها و دلسوزی ها نسبت به جایگاه حق و باطل مشخص می شود. اگر وقتی که می بینیم حضرت نوح (ع) از دلسوزی برای پسرش نهی می شود، در

نحوه ی بیان سینمایی غافلانه همذات پنداری با پسر نوح صورت بگیرد، سفر با کشتی نوح از دست می رود. این در حالی است که در همذات پنداری با اولیاء الهی و در یگانگی با آنها، حضوری فراتر از احساسات ادراک می شود. زیرا وقتی امام خمینی (ره) در دستگیری توسط ساواک و انتقال به بیرون از شهر، در رجوع به قلبشان ترسی نمی بینند و به ساواکی های ترسیده هم آرامش می دهند و یا در هواپیمای بازگشت به ایران، در پاسخ به خبرنگاری که از احوالات ایشان می پرسد مشخص می شود هیچ احساسی ندارند، نحوه ی بیان قصه ها در تکنیک متفاوت است و می تواند حضور در لحظاتی متعالی را رقم بزند و شخصیت را به آسمان نزدیک کند.

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: همان طور که می فرمایید حقیقتاً در تاریخی وارد شده ایم که بیش از پیش سینما می تواند جبهه های حق و باطل را در قالب قصه ها و یا صحنه ها به نمایش آورد تا هرکس نسبت خود را با شخصیت های مطرح در قاب سینما مشخص کند. مهم، اشاراتی است که نویسنده و کارگردان در به خود آمدن تماشاگر به عهده می گیرد تا تماشاگر بفهمد در کجا باید وجه آرمانی خود را دنبال کند تا در این تاریخ آخرالزمانی، انسانی متوسط نماند و گرنه هرچند گمان می کند با خوبی ها ارتباط دارد، ولی در «دیروز» خود حاضر است و به همان اندازه از نوعی پوچی رنج می برد بدون آن که بداند باید راه را عوض کند. ملاحظه کردید که خسرو در فیلم «موقعیت مهدی» به نظر خود می خواهد نسبت به ممد، وفای به عهد بکند و زحمات دیروز ممد را که او را در آن سختی به دوش کشید، جبران کند. غافل از آن که این جا صحنه، صحنه مهدی باکری بودن است هرچند در شرایط عادی کار خسرو یک کار اخلاقی است و باز با همان روحیه به ظاهر اخلاقی، حاضر نیست جعبه های مهمات را از روی بدن های شهدا عبور دهد و به خط اول برساند؛ غافل از این که این جا کاری بزرگ تر از آن عاطفه های اخلاقی فردی نیاز است. یا توصیه های زهرا به برادرش مهدی، به عنوان یک کار فردی توصیه های خوبی است که می گوید مگر حمید برادر تو نبود، چرا جسد او را به عقب بر نمی گردانی؛ غافل از آن که صحنه، صحنه یگانگی انسان ها است که در این جا به اوج خود رسیده است و همه برادر همدیگرند. و از آن پیچیده تر، یگانگی مهدی باکری با رزمندگانی است که آن طرف آب مانده اند و این، کاری است فوق اخلاق عرفی. و سینما می تواند به اموری اشاره کند که امروز ما را و تاریخ امروزین ما را برای ما معنا کند و گرنه در «دیروز» ماندن و به صورت خوبان دیروز، امروز خود را جستجو کردن، غفلت از زمانه است. در حالی که ما در روایت متعدد متذکر این امر هستیم که باید در زمانه خود زندگی کنیم و راه سلوکی امروز ما، رهنمودهای رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» است. آیا آنچه که ایشان در ۲۳ فروردین با مسئولان نظام در میان گذاردند، راست ترین سخن و سلوکی ترین رهنمود برای استقرار در این زمانه نبود؟ موفق باشید